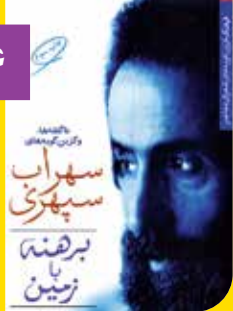


برهنه با زمین



«برهنه با زمین» متشکل از سخنان ناب و نابینگام سهراب است که قرار نبوده چیزی باشند! و از این روست که گاه شاعرانه‌تر از شعر او هستند و در مخاطب ایجاد خودآگاهی می‌کنند و سخنانی که از متن یادگاران نثر او مانند نامه‌ها، خاطره‌نویسی‌ها، یادداشت‌ها و... استخراج و برحسب موضوع نام‌گذاری و برحسب حروف نخست عناوین مدون شده‌اند. در بخش دوم کتاب، گزیده‌ای از سروده‌های سپهری فراهم آمده است...

باغ تنهایی



کتاب «باغ تنهایی» (یادنامه سهراب سپهری) به کوشش حمید سیاهپوش تدوین شده است. در بخشی از پیشگفتار آمده است: «چرا از میان شاعرانی که از طبیعت می‌گویند، از شهر گریزی دم می‌زنند و هر یک به نحوی کباده عرفان و درون تابی می‌کشند تنها سپهری بر قله ایستاده است؟» این کتاب در بزرگداشت شاعری است که توأمان از دریا و کویر و باران و خشکی شعر می‌گوید...

دویدن تا ته بودن



«دویدن تا ته بودن» نوشته پگاه مصلح شامل شش پژوهش فلسفی در شعر سهراب سپهری است. کتاب شامل شش مقاله است؛ مقاله‌هایی با عناوین «یاد من باشند تنها هستم» (رویکرد فلسفی به «تنهایی» سهراب سپهری)، «مستول زیباشدن پر شاپرک کیست؟»، «هیچ ملایم: مواجهه با «هیچ» از نوع دیگر»، نسبت «سیاست» و «امر سیاسی» در خوانش ادبیات (ریتوریک: مطالعه موردی شعر سهراب سپهری)، «آب خوردن بی فلسفه: جاذبه و دافعه فلسفه در هستی‌شناسی سهراب سپهری»



به خاطر اخروی طلاق نمی‌دهد. نقطه افتراق او با عرفای اسلامی در همین جاست. آنها یکسره در آسمان سیر می‌کنند و کلام گاه زیبا و دلنشین‌شان که از کشف و شهود برمی‌خیزد، از انتزاع و تجرد و خالی بودن اشیاء زنج می‌برد، ولی کلام سهراب پر است از اشیاء و پدیده‌ها. او شاعر مهربانی‌هاست و با یادآوری نزدیک‌ترین فراموش‌شده‌های ما به عشق و یگانگی‌مان دعوت می‌کند:

من ندیدم دو صنوبر با هم دشمن
من ندیدم بیدی
سایه‌اش را بفروشد به زمین
رایگان می‌بخشد
نارون شاخه خود را به کلاغ
هر کجا برگی است
شور من می‌شکفت.

یا:
زندگی رسم خوشایندی است
زندگی بال و پری دارد با وسعت مرگ
پرشی دارد اندازه عشق
زندگی چیزی نیست
که لب طاقچه عادت از یاد من و تو برود.
یا:
چترها را باید شست
زیر باران باید رفت
فکر را خاطره را زیر باران باید برد
با همه مردم شهر
زیر باران باید رفت
دوست را
زیر باران باید دید
عشق را زیر باران باید جست.

مرگ‌پذیری از شاخصه‌های دیگر شعر سهراب است. او به خاطر بیماری و وحدت با هستی از خیلی وقت‌ها پیش با مرگ کنار آمده بود که با طبیعی جلوه‌دادن مرگ و نوعی شعر دعاگونه و دعوت به زندگی می‌خواهد هراس را از دل و جان کسانی که از این پدیده لاعلاج می‌ترسند بزدايد:

مرگ پایان کبوتر نیست
مرگ وارونه یک زجره نیست
مرگ در ذهن افاقی جاری است
مرگ در آب‌وهوای خوش اندیشه نشیمن دارد
مرگ در ذات شب دهکده از صبح سخن می‌گوید.
یا:
بوی هجرت می‌آید
بالش من پر آواز پر چلچله‌هاست

یا:
باید امشب چمدانی را
که به اندازه پیراهن تنهایی من جا دارد بردارم
و به سمتی بروم
که درختان حماسی پیداست
رو به آن وسعت بی‌واژه که همواره مرا می‌خواند
یک نفر باز صدا زد سهراب
کفش‌هایم کو؟



سهراب فرزند کویر
است و دلستگی به
آب و گیاه رویای
ناتمام او؛ چراکه
دست‌نیافتنی‌های
انسان همان آرزوهای
اوست و از طرفی
آرزوهای یک شاعر
همان‌هایی که در
اشعارش متجلی است.
سهراب که لحن و زبان
نرم و شکننده و جسم
ظریفش با خشونت
کویری ناهمانگ
است با جاری کردن
آب و گیاه در شعرش
به زندگی کویری‌اش
طراوت می‌بخشد
و بندبند شعرش در
«حجم سبز» و «صدای
پای آب» واحه‌ای است
زیبا و انبیری در کویر
زندگی برای خود کویری
یا کویری‌انی چون خود
و درست به همین دلیل
است که صفت شعری
او بیشتر به تشبیه و
تشخیص استوار است

بزرگ کلاسیک حافظ و سعدی به خصوص نظامی و منوچهری و از معاصران نیما، شاملو و درنهایت سهراب از این شگرد به صورت مطلوب و غیرتصنعی استفاده کرده‌اند. در این نوع تشبیه بدون اینکه عینیت اشیاء خدشه‌دار شود با رعایت حس آمیزی و تکیه بر اشتراک دو جانبه وجه شبه اشیاء و پدیده‌ها با همان سادگی و خلوص‌شان به یکدیگر تشبیه می‌شوند که گذشته از بسط تخیل و نمودهای زیبایی‌شناسانه هیچ تصنعی عینیت و طبیعت آنها را خدشه‌دار نمی‌کند:

باغ ما در طرف سایه دانایی بود
باغ ما جای گره خوردن احساس و گیاه
باغ ما نقطه برخورد نگاه و قفس و آینه بود
باغ ما شاید قوسی از دایره سبز سعادت بود
میوه کال خدا را آن روز
می‌جویدیم در خواب
آب بی فلسفه می‌خوردیم
توت بی دانش می‌چیدیم.
یا:

و صدای نفس باغچه را می‌شنوم
و صدای سرفه روشنی از پشت درخت
عطسه آب از هر رخنه سنگ
چکچک چلچله از سقف بهار
من صدای قدم خواهش را می‌شنوم
و صدای پای قانونی خون را در رگ
ضربان سحر از چاه کبوترها
تپش قلب شب آدینه.
نگاه سپهری به کائنات یک نگاه وحدت‌گرایانه است. او با همه اشیاء و پدیده‌ها امتزاج و خلوص درونی دارد. هیچ پدیده‌ای برای او ناساز و بیهوده نیست و به سنگ و صخره همان‌گونه می‌اندیشد که به گل و گیاه:

روح من در جهت تازه اشیاء جاری است
قظرات باران را
درز آجرها را می‌شمارد
روح من گاهی
مثل یک سنگ سر راه حقیقت دارد.
یا:

ریگی از روی زمین برداریم
وزن بودن را احساس کنیم...
زندگی شستن یک بشقاب است
زندگی یافتن سکه ده‌شاهی در جوی خیابان است
زندگی مجذور آینه است.

یا:
من نمی‌دانم چرا می‌گویند
اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست
و چرا در قفس هیچ‌کسی کرکس نیست
گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد
چشم‌ها را باید شست
طور دیگر باید دید.

نگاه سهراب به کائنات اگر چه عارفانه است، اما این عرفان یک عرفان زمینی است. او با نظم و قانون جاری بر طبیعت به وحدت می‌رسد و هرگز دنیا را